

رودکی، پدر شرفاری

سرشناسه: دهقانی، محمد، ۱۳۴۴ -
عنوان و نام پدیدآور: رودکی، پدر شعر فارسی
مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۱۳۲ ص.
فروست: تاریخ و ادبیات ایران؛ ۲.
شابک: 978-964-185-425-8
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپای مختصر
یادداشت: فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی:
<http://opac.nali.ir> قابل دسترسی است.
شماره کتابشناسی ملی: ۳۸۴۷۱۶۳



تاریخ و ادبیات ایران

رودکی، پدر شعر فارسی



دکتر محمد دهباشی



نشرنی

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان



تاریخ و ادبیات ایران

۲

رودکی، پدر شعر فارسی

دکتر محمد دهقانی

دستیار پژوهش محمدعلی اجتهادیان

ویراستار فرشاد مزدرانی

چاپ اول، تهران، ۱۳۹۴

تعداد ۱۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی باختر

چاپ اکسیر

ناظر چاپ بهمن سراج

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً،
به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)
بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر ممنوع است.

شابک ۸ ۴۲۵ ۱۸۵ ۹۶۴ ۹۷۸

www.nashreny.com

معرفی مجموعه

مجموعه تاریخ و ادبیات ایران برای کسانی نوشته شده است که به تاریخ فرهنگی و ادبی ایران علاقه مندند و می خواهند برگزیده ای از بهترین شاهکارهای ادبی ایران را همراه با شرح و تفسیر لازم به زبانی ساده و روشن بخوانند و بدانند که این شاهکارها در کدام فضای تاریخی پدید آمده و متقابلاً چگونه بر آن تأثیر نهاده اند. این مجموعه صرفاً تاریخ و ادبیات ایران پس از اسلام را دربرمی گیرد و می کوشد تاریخ ادبی ایران را در پیوند با تاریخ عمومی جهان ببیند و به تحولات فکری و فرهنگی کشورها و اقلیم هایی هم که به نحوی با ایران در ارتباط بوده اند اشاره کند و به این ترتیب گستره ای روشن تر برای مقایسه تاریخ و ادبیات ایران و جهان پدید آورد. نخستین سلسله این مجموعه شامل بررسی زندگی و آثار پنجاه شاعر و نویسنده و متفکر تا پایان قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) است.

فهرست

زندگی و افکار رودکی	۹
---------------------------	---

گزیده اشعار

قصیده‌ها	۴۱
بهار	۴۳
در حسرت جوانی	۴۷
مادرِ می	۵۳
دیر زیاده	۶۷
بوی جوی مولیان	۷۱
می خورا!	۷۳
مدح ابوطیب مُصعبی	۷۵
در تسلیت	۷۷
در مرثیه ابوالحسن مرادی	۷۹
در مرثیه شهید بلخی	۸۳

رودکی، پدر شعر فارسی

۸۵	 غزل‌ها
۱۰۳	 اشعار حکمت‌آمیز
۱۱۵	 قطعه‌ها و مثنوی‌ها و ابیات پراکنده
۱۲۵	 رباعیات
۱۳۱	 منابع

زندگی و افکار رودکی

رودکی^۱ در روزگاری می‌زیست که یکی از بهترین دوره‌های تاریخ ایران و شاید بتوان گفت درخشان‌ترین عصر تمدن ایران پس از پیدایش اسلام بود. تاریخ دقیق ولادت او روشن نیست. به احتمال قوی در حدود سال‌های ۲۵۰ تا ۲۶۵ ق / ۲۴۲ تا ۲۵۷ خ در یکی از روستاهای ناحیه رودک سمرقند به دنیا آمد.

سمرقند که اینک در کشور ازبکستان واقع شده است، در آن روزگاران یکی از شهرهای مهم و آباد ماوراءالنهر (سرزمین‌های پهناور آن سوی رود جیحون) محسوب می‌شد که خاندان ایرانی

۱. نام کامل او به گزارش سمعانی این است: ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم الروذکی الشاعر السمرقندی. بنگرید به السمعانی (۱۹۶۲)، ج ۶، ص ۱۹۲.

سامانیان بر آن حاکم بودند. این خاندان که جدّ آنها سامان خدّاء نام داشت مدعی بودند که از نسل سردار بزرگ ساسانی بهرام چوبینه‌اند و گویا به این ترتیب می‌خواستند نسب خود را به پادشاهان پیش از اسلام برسانند.

سامانیان به ظاهر زیر فرمان خلفای بغداد بودند و منشور حکومت خود را از آنان می‌گرفتند، اما در نیمهٔ قرن سوم هجری تقریباً مستقل شده بودند و قلمرو خود را کم‌کم گسترش می‌دادند، چنان‌که در سال ۲۸۷ ق / ۲۷۹ خ اسماعیل بن احمد سامانی توانست بر عمرو بن لیث صفاری (ح: ۲۶۵-۲۸۷ ق) غلبه کند و خراسان را نیز به قلمرو خود بیفزاید. با این پیروزی پایه‌های پادشاهی سامانی استوار گشت و بخارا که مرکز حکومت سامانیان بود به کوشش امیران آن خاندان پناهگاه هنرمندان و دانشمندان و شمار بسیاری از شاعران و ادیبان شد.

پس از مرگ امیر اسماعیل سامانی در سال ۲۹۵ ق، پسرش احمد جانشین او شد. گروهی از غلامان احمد او را در جمادی‌الاول سال ۳۰۱ ق / دی یا بهمن ۲۹۲ خ در شکارگاه به قتل رساندند. نصر، پسر خردسال احمد، که هشت سالی بیش نداشت، به جای پدر بر تخت بخارا نشست و تا سال ۳۳۱ ق / ۳۲۱ خ سلطنت کرد.

ظاهراً در همین دوران سی سالهٔ سلطنت نصر بود که رودکی به دربار سامانی راه یافت و به نخستین شاعر بزرگ زبان فارسی بدل

شد. مسلّم است که پیش از او شاعران فارسی زبان دیگری نیز بوده و برخی از آنها مانند مسعودی مروزی منظومه‌های بلندی چون شاهنامه هم می‌سروده‌اند. لیکن این شعرها، در قیاس با اشعار برجای مانده از رودکی، از حیث وزن و آهنگ و لفظ و معنا غالباً خام و ناهموارند. بخش اعظم اشعار و منظومه‌های رودکی را دست حوادث از میان برده است و ما امروزه فقط مقدار کمی از آنها را که اندکی بیش از هزار بیت است در اختیار داریم. اما در همین مقدار ناچیز هم آن قدر شعر عالی و سنجیده هست که سراینده آنها را باید بی‌تردید شاعری توانا و بی‌بدیل محسوب کرد.

آگاهی ما از زندگی این شاعر بزرگ بسیار اندک و آمیخته به داستان‌هایی است که معمولاً مردمان هر روزگاری درباره انسان‌های مهم و مشهور می‌سازند و رواج می‌دهند. آنچه شاید بتوان با اطمینانی نزدیک به یقین درباره رودکی گفت این است که او در سال‌های میانی عمر به دربار سامانیان پیوسته و در دوران فرمانروایی امیر نصر بن احمد به اوج بهره‌مندی و شهرت رسیده و سپس در سال‌های پایانی عمر گرفتار فقر و درماندگی و نابسامانی شده و سرانجام در سال ۳۲۹ ق / ۳۱۹-۳۲۰ خ در زادگاه خود در گذشته و همان‌جا مدفون شده است.

قول مشهور درباره رودکی این است که نایبنا بوده است، اما دست‌کم در شعرهای برجای مانده از او نشانه‌ای نمی‌بینیم که حاکی

از نایبایی وی باشد، بلکه شاعر در موارد گوناگون از تجربه‌هایی سخن گفته است که مستلزم داشتن چشم و برخورداری از قوّه بینایی‌اند.^۱ با این حال، کاملاً امکان دارد که این سخنان همه حاصل دعوی شاعرانه و برآمده از عالم خیال باشد. شاعر نایبنا هم البته می‌تواند خود را بینا در نظر آورد و در جهان خیالی شعر از تجربه «دیدن» سخن گوید. نکته درخور توجه این است که شاعران و نویسندگانی که پس از عصر رودکی می‌زیسته‌اند همه او را نایبنا و گاه کور مادرزاد دانسته‌اند. دقیقی، که خود از شاعران بزرگ عصر سامانی است و به احتمال قوی هنگامی به دنیا آمده که رودکی هنوز زنده بوده یا از مرگ او چندان زمانی نمی‌گذشته است، وی را «شاعر تیره چشم روشن‌بین» خوانده و یک قرن پس از او ناصر خسرو نیز عین همین تعبیر را باز درباره رودکی به کار برده است.

ابوحیان توحیدی که از بزرگ‌ترین دانشمندان عرب‌زبان پایان قرن چهارم و آغاز قرن پنجم هجری است رودکی را کور مادرزاد دانسته و دویست سال پس از او محمد عوفی نیز این دعوی را در

۱. مثلاً این ابیات:

پوپک دیدم به حوالی سرخس بانگک بر برده به ابر اندرا

مهر دیدم بامدادان چون بتافت از خراسان سوی خاور می‌شتافت

نظر چگونه بدوزم که بهر دیدن دوست ز خاک من همه نرگس دمد به جای گیاه

لباب‌الالباب تکرار و تأیید کرده است.

با همه اینها، سعید نفیسی در پژوهش مفصل خود درباره محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، با تکیه بر پژوهش‌های باستان‌شناختی دانشمندان شوروی سابق، مدعی است که رودکی کور مادرزاد نبوده و بینایی خود را در پایان عمر، آن هم بر اثر شکنجه، از دست داده است (نفیسی، ۱۳۸۲، ص ۴۲۶).

به هر تقدیر، نابینایی رودکی در اشعار او نمودی ندارد و شعر او از حیث تصویرسازی‌ها و مفاهیمی که متأثر از حس بینایی‌اند کاملاً طبیعی و بسیار زنده و رنگارنگ است. تنوع اشعار رودکی از نظر وزن و قالب و مضمون نشان می‌دهد که او شاعری پرکار و چیره‌دست بوده است. منابع مختلف مقدار اشعار او را از هفتصد هزار تا یک میلیون و سیصد هزار بیت گزارش داده‌اند که البته رقم اغراق‌آمیزی است و ممکن است شمار واقعی اشعار او، براساس کمترین برآورد، چیزی حدود صد هزار بیت بوده باشد که همین مقدار نیز لابد بالغ بر چندین مجلد می‌شده است.

بخش مهمی از اشعار رودکی منظومه‌های داستانی او بوده‌اند که همه را در قالب مثنوی سروده بود. نخستین و مهم‌ترین این مثنوی‌ها ترجمه کلیله و دمنه عربی ابن مقفع بود که ابوالفضل بلعمی آن را به فرمان امیر نصر سامانی به فارسی ترجمه کرد و سپس رودکی ترجمه او را به نظم درآورد. از این منظومه طولانی، که وزن آن همانند مثنوی

معروف مولوی (فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) بوده، اکنون فقط ۱۲۹ بیت پراکنده برجای مانده است که بعضی از آنها هم شاید به منظومه دیگر رودکی، یعنی سندبادنامه، مربوط باشند، که شاعر آن را هم مانند کلیله و دمنه به نظم درآورده بود.

علاوه بر اینها، ابیات پراکنده برجای مانده از رودکی نشان می‌دهند که او احتمالاً چند مثنوی دیگر هم در اوزان مختلف داشته است. رودکی در سرودن قصیده و غزل استاد بوده است و ابداع بسیاری از اوزان شعر فارسی و از جمله وزن رباعی را به او نسبت داده‌اند.^۱ تنوع وزن‌ها و بحرهایی که رودکی اشعار خود را در قالب آنها سروده است مبین استادی مسلم او در فن عروض است.

علاوه بر این، رودکی را دارای «آوازی خوش و صوتی دلکش» و در موسیقی صاحب «مهارتی عظیم» دانسته‌اند (نفیسی، ۱۳۸۲، ص ۴۰۵). در تأثیر اعجاب‌انگیز شعر و آواز رودکی، نظامی عروضی حکایتی آورده که مسلماً آمیخته به افسانه است، اما این حقیقت را خوب نشان می‌دهد که شهرت و اقتدار رودکی در شعر و آواز و موسیقی چنان بوده که دو قرن پس از مرگ وی نیز مایهٔ اعجاب

۱. شمس قیس رازی در کتاب *المعجم فی معاییر اشعار العجم* حکایتی آورده است که براساس آن وزن رباعی را نخستین بار رودکی از جمله‌ای استنباط کرده که کودکی هنگام بازی می‌گفته است. بنگرید به سعید نفیسی (۱۳۸۳)، *محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی*، تهران: اهورا، ص ۴۰۸.

مردمان می‌شده و آنها را به گفتن و شنیدن داستان‌هایی در این باره برمی‌انگیخته است. خلاصه ماجرا این که سالی نصر بن احمد سامانی به سوی هرات رفت و بهار را در مرغزارهای خرم بادغیس به سر برد. چون بهار به پایان رسید راهی هرات شد و آب و هوای شهر را چنان پسندید که چهار سال در آن جا ماند و حاضر نشد به پایتخت خود یعنی بخارا بازگردد. درباریان، که از اقامت طولانی در هرات ملول شده و در آرزوی بازگشت به خان و مان خود بودند، ناچار دست به دامن رودکی شدند و به او گفتند که اگر بتواند به نیروی شعر و آواز خویش پادشاه را برانگیزد و به بخارا بازگرداند، پنج هزار دینار به او پاداش می‌دهند. رودکی پذیرفت و قصیده‌ای سرود و آن قصیده را با نوای چنگ و آواز خوش در حضور پادشاه خواند. به گفته صاحب چهار مقاله، موسیقی و شعر و آواز رودکی چنان مؤثر افتاد که امیر بی‌درنگ از تخت فرود آمد و پابرهنه بر پشت اسب پرید و شتابان روی به بخارا نهاد.

از آن قصیده سحرانگیز اکنون فقط هفت یا به روایتی نه بیت (بنگرید به ص ۷۱) در دست است که از گران‌بهارترین گوهرهای گنجینه شعر فارسی به شمار می‌رود و در طول تاریخ بارها با اقبال و استقبال شاعران بزرگ مواجه شده و کسانی چون سنایی و مولوی و حافظ به تقلید از آن پرداخته و البته هیچ‌یک توفیق رودکی را به دست نیاورده‌اند. قصیده رودکی با واژه‌هایی ساده آغاز می‌شود که از

لحاظ موسیقایی بسیار غنی و هماهنگ‌اند و موضوعی واحد، یعنی وصف بخارا و زیبایی‌های طبیعی آن، همه ابیاتش را به هم مربوط می‌کند. ذوق ایرانیان شاعرپیشه به احتمال قوی سبب شده است که در قرن‌های بعد برخی از واژه‌های این شعر را تغییر دهند تا هماوایی و زیبایی موسیقایی آن افزایش یابد. بیت آغازین قصیده را نظامی عروضی چنین آورده است:

باد جوی مولیان آید همی بوی یار مهربان آید همی

اما ذوق مردم بعدها «باد» را در مصراع اول به «بوی» و «بوی» را در مصراع دوم به «یاد» تبدیل کرده و موجب شده است که در مصراع نخست مصوّت بلند و گوش‌نواز $\bar{e}$ (او) سه بار و صامت نرم و دلنشین $\bar{y}$ (ئ) چهار بار تکرار شود. در مصراع دوم هم اگر به جای «بوی» بگوییم «یاد» آن‌گاه مصوت بلند و طرب‌انگیز $\bar{e}$ (آ) چهار بار و باز صامت نرم $\bar{y}$ (ئ) سه بار تکرار می‌شود و موسیقی شعر را به شدت تقویت می‌کند.

موسیقی رقصان و ملایم این قصیده کوتاه، که گویی تقلیدی هنرمندانه از زمزمه جویبار مولیان و وزش نسیم بهاران بخارا است شکی باقی نمی‌گذارد که شاعر آن ترانه‌سرایی ماهر و موسیقی‌دانی زبردست بوده و می‌دانسته است که از ظرفیت‌های موسیقایی زبان فارسی چگونه برای برانگیختن مخاطب خود بهره بگیرد. البته آگاهی

عمیق رودکی از روحیه و خلیقات امیر سامانی هم به یاری او آمده و حاصلش شعری شده است که به همراهی آواز خوش شاعر و نوای چنگ او لابد می‌توانسته است نصر بن احمد را وادارد که از هرات یا هر جای دیگری دل برکند و شتابان به سوی بخارا برود. به گفته نظامی عروضی، پادشاه سامانی بر اثر هنرنمایی رودکی «چنان منفعل گشت که از تخت فرود آمد و بی موزه [= بدون کفش] پای در رکاب خننگ نوبتی [= اسب زین کرده و آماده‌ای که بر در خیمه و خرگاه می‌بسته‌اند تا هنگام ضرورت بر آن سوار شوند] آورد و روی به بخارا نهاد» (نظامی عروضی، ۱۳۳۱، ص ۵۳).

این قصه با چنین تفصیلی بعید است که واقعاً رخ داده باشد. اما اصلاً عجیب نیست اگر رودکی توانسته باشد با استفاده از شعر و آواز خود عزم و اندیشه شاه را تغییر دهد و او را چنان که درباریان می‌خواسته‌اند متوجه بخارا کند. می‌شود حدس زد که تأثیر کلام رودکی بر امیر سامانی فقط حاصل هنرمندی شاعر نبوده است. وقتی که نصر بن احمد نخستین سال‌های جوانی خود را می‌گذراند رودکی به سن پختگی و کمال رسیده بود و کاملاً می‌توانست در مقام مشاور و دلسوز و دانشمند راهنمای امیر جوانی باشد که پدر خود را در کودکی از دست داده بود. این حدس را گزارش داستان‌وار بیهقی درباره نصر بن احمد و «علاج خشم او» تقویت می‌کند. به گفته بیهقی، نصر احمد در آغاز سلطنت «فرمان‌های عظیم

می‌داد از سر خشم، تا مردم از وی در رمیدند». ولی از اخلاق ناپسند خود آگاه بود و می‌دانست که باید آن را اصلاح کند. پس به دو تن از خردمندترین مردان دربار خود، یعنی ابوالفضل بلعمی و بوطیب مُصعبی، روی آورد و از آنان خواست که برای علاج خشم او چاره‌ای بیندیشند. بلعمی و مصعبی چاره‌کار را در این دیدند که شاه چند تن از خردمندترین افراد را به مشاورت خود برگزیند و به آنها اجازه دهد که چون «خداوند در خشم شود، به افراط شفاعت کنند و به تَلَطُّف آن خشم را بنشانند» و هرگاه شاه فرمانی نیکو صادر کند، ایشان آن فرمان نیکو را «در چشم وی بیارایند تا زیادت فرماید».

نصر تدبیر آنها را پذیرفت و فرمان داد تا «هفتاد و اند تن» از «خردمندان مملکت» را در بخارا گرد آورند و پس از یک سال آزمایش «سه پیر» از خردمندترین و فاضل‌ترین آنها را برگزیدند و به نزد شاه فرستادند. نصر یک هفته آنها را آزمود و سپس به آنها رخصت داد که بر همه فرمان‌های او نظارت کنند. پس از یک سال، نصر در بردباری و خصایل نیکوچنان شد که «بدو مثل زدند و اخلاق ناستوده به یکبار از وی دور شده بود» (بیهقی، ۱۳۸۸، صص ۹۶-۹۸).

با توجه به این پیشینه، هیچ عجیب نیست که شاعری چون رودکی در زمره نزدیک‌ترین ندیمان و مشاوران چنان پادشاهی

جای بگیرد و بتواند بر تصمیم‌های مهم او تأثیر بگذارد.^۱ پس اگر داستان نظامی عروضی درباره شعر «بوی جوی مولیان» حقیقت داشته باشد، باید گفت که نفوذ کلام رودکی در نزد امیر سامانی فقط از شعر و هنر او سرچشمه نمی‌گرفته، بلکه منش خردمندانه رودکی هم به احتمال بسیار در این قضیه دخیل بوده و می‌توانسته است نظر پادشاه خردستایی چون نصر را به خود جلب کند.

فراوانی و گونه‌گونی سخنان و اندرزهای خردمندانه و حکیمانه در همین اندک مقدار برجای مانده از اشعار رودکی آن قدر هست که بتوان او را یکی از اندیشه‌وران و فرزنانگان عصر خودش به شمار آورد. نكوهش جهان و شكوه از بی‌سامانی و ناپایداری آن از مضامینی است که در شعر رودکی فراوان تکرار شده است. ناصر خسرو، که فقط یک قرن از رودکی فاصله داشته و لابد بسیاری از اشعار او را که اینک دیگر در دسترس ما نیست دیده بوده است، به این نکته اشاره کرده که:

اشعار زهد و پند بسی گفتست آن تیره‌چشم شاعر روشن‌بین

کسایی پارسا و زهداندیش نیز که دوازده سال پس از مرگ رودکی چشم به جهان گشود و تقریباً هم‌عصر او بود مانند

۱. رودکی خود به این نکته اشاره کرده است:

شد آن زمانه که او انس رادمردان بود شد آن زمانه که او پیشکار میران بود

ناصر خسرو به رودکی اقتفا کرده و او را «استاد شاعران جهان» خوانده است.^۱ سعید نفیسی، بر این اساس و با توجه به گرایش ناصر خسرو و کسایی به کیش اسماعیلی، این گمان را پیش کشیده است که شاید رودکی هم به اسماعیلیان تمایل داشته و به همین سبب در یکی از اشعارش گفته است: «کندر جهان به کس مگرو جز که فاطمی» (نفیسی، ۱۳۸۸، ص ۴۱۴). اما به هیچ روی نمی توان حکم کرد که مقصود از «فاطمی» در این مصراع خلیفه اسماعیلیان یا هر فرد اسماعیلی دیگر است. شاید اسم یا لقب شخص معینی باشد که ممدوح رودکی بوده و با خلیفه فاطمی و کیش اسماعیلی پیوندی نداشته است، به ویژه آن که مصراع اول این بیت نیز از بین رفته و از ابیات پیش و پس آن هم فقط سه بیت باقی مانده است و از روی آنها نیز اصلاً نمی شود فهمید که مقصود از «فاطمی» چیست یا کیست.^۲

۱. رودکی استاد شاعران جهان بود صد یک از او تویی کسایی؟ یرگست

خاک کف پای رودکی نسزی تو هم بشوی گاو و هم بخایی برغست

(کسایی، دیوان، ص ۱۰۰)

۲. قصیده ای که این چند بیت متعلق به آن بوده ظاهراً در مدح ابوالفضل بلعمی،

وزیر معروف نصرین احمد، سروده شده و فقط همین مقدار از آن باقی مانده است:

تا خوی ابر گل رخ تو کرده شبنمی

شبنم شدست سوخته چون اشک ماتمی

.....

کندر جهان به کس مگرو جز به فاطمی

کی مار ترسگین شود و گربه مهربان

←

به هر حال، همین که شاعران زهدپیشه‌ای چون کسایی و ناصر خسرو از رودکی سخن گفته و او را ستوده‌اند معلوم می‌دارد که با مشرب فکری او موافق بوده یا دست‌کم اشعار حکیمانه و زاهدانه‌اش را می‌پسندیده‌اند. البته باید توجه داشت که رودکی، برخلاف ناصر خسرو و عشق‌گریز و شادی‌ستیز، اشعار فراوانی هم در وصف عشق و شراب و شادخواری دارد که نقطهٔ مقابل «اشعار زهد و پند» است. آنچه از مجموع شعرهای او برمی‌آید این است که مثل هر شاعر درباری دیگری متمایل به شادی و شادخواری بوده و ابایی نداشته است از این که لذایذ زندگی پرتجمل درباری را در سروده‌های خود بازنماید و از تن آسانی و عشرت‌طلبی خویش آشکارا سخن گوید.

طولانی‌ترین شعری که از رودکی برجای مانده خمریهٔ اوست، یعنی همان قصیده‌ای که با وصف شراب و مراحل تهیهٔ آن آغاز می‌شود و رودکی آن را در مدح امیر ابو جعفر احمد بن محمد، حاکم سیستان، سروده و مطلعش این است:

مادرِ می را بکرد باید قربان بچهٔ او را گرفت و کرد به زندان

گر منوش ماژ و موژ کند گاه درهمی
صدر جهان! جهان همه تاریک شب شدست
از بهر ما سپیدهٔ صادق همی دمی؟

آنچه در این خمریه ما را غافلگیر می‌کند نخست توصیف زنده‌ای است که رودکی از «مادر می» (انگور) و «بچه او» (شراب) به دست می‌دهد و سپس تلازم و تقارنی است که برخلاف انتظار مخاطب میان مفاهیم و اصطلاحات مذهبی و شیوه استحصال شراب از انگور ایجاد می‌کند. چنان‌که برای تهیه شراب، دور کردن «بچه کوچک» از «شیر مادر» حلال می‌شود و سربریدن مادر و به زندان افکندن بچه او کاری دین‌ورزانه و دادگرانه به‌شمار می‌آید:

جز که نباشد حلال دور بکردن بچه کوچک ز شیر مادر و پستان
تا نخورد شیر هفت ماه به تمامی از سر اردیبهشت تا بُنِ آبان
آن‌گه شاید ز روی دین و ره داد بچه به زندان تنگ و مادر قربان

شراب در این خمریه کیمیایی است که از راه قربانی کردن «مادر می» و حبس و شکنجه «بچه او» به‌دست می‌آید. حاصل این سبُعیت و بی‌رحمی، برخلاف انتظار، ماده‌ای زیبا و خوشبو و زندگی‌بخش و رستگاری‌آور است. شراب مرد بخیل را بخشنده و ناتوان را دلاور می‌کند و «شادی نو» را به‌جای «اندوه ده ساله» می‌نشاند. رودکی دست‌کم در یکی دیگر از اشعارش به این خاصیت کیمیاوار «می» اشاره می‌کند:

می آرد شرف مرد می‌پدید و آزاده نژاد از درم‌خزید
می آزاده پدید آرد از بد اصل فراوان هنرست اندرین نبید

رویکرد رودکی به شراب و شادی و ستایش آنها از یک سو و، از سوی دیگر، توجه به این واقعیت تلخ که انسان و جهان به هر حال اسیر سرپنجه قهار مرگ و اندوه‌اند به شعر او رنگ و بویی داده است که دو قرن بعد بارزترین جلوه خود را در شعر خیام می‌یابد. دومین شعر بلندی که از رودکی در دست داریم قصیده مشهوری است که با این بیت آغاز می‌شود:

مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود
نبود دندان، لابل چراغ تابان بود

این قصیده را باید شرح احوال یا زندگینامه مبهم و مختصری دانست که شاعر در پایان عمر خود سروده است. آنچه از آن به روشنی برمی‌آید این است که شاعر سالخورده و ناتوان تنها و تنگ‌دست بوده و اوضاعی پریشان و نابسامان داشته است. رودکی در این قصیده از گذشته خود تصویری رشک‌انگیز به دست می‌دهد: شاعری جوان و زیباروی که از مهر ماهرویان و اقبال پادشاهان همواره برخوردار بوده است؛ «شاعر خراسان» بوده و شعرش همه جا خواننده و خریدار داشته است؛ و ظاهراً فقط بابت یک قصیده پنجاه و سه هزار درهم از امیر سامانی و درباریان او پاداش گرفته است. چنین کسی چرا باید در پایان عمر به وضعی چنان دچار آید و نیازمند «عصا و انبان» باشد؟

شعر رودکی به این سؤال ما هیچ پاسخی نمی‌دهد. علت این تغییر حال را ناگزیر باید در زوایای نه چندان روشن تاریخ بجویم. حدود صد و پنجاه سال پس از مرگ رودکی، نظام‌الملک طوسی، وزیر مقتدر سلجوقیان در سیاست‌نامه خود گزارشی دربارهٔ نصر بن احمد و گرایش او به اسماعیلیان آورده است که می‌تواند علت این دگرگونی احوال را تا اندازه‌ای معلوم گرداند.

به گزارش نظام‌الملک، باطنیان یا همان اسماعیلیان «امیر خراسان، نصر بن احمد، را از راه بردند» و به کیش خود درآوردند. در این هنگام، رهبر اسماعیلیهٔ خراسان مردی بود به نام محمد نخشی. او نخست بعضی از درباریان صاحب نفوذ، مانند ندیم امیر خراسان و دبیر خاص او و نیز عارض لشکر سامانیان را با خود همراه کرد و سپس با وساطت آنها به دربار راه یافت و چنان نفوذی به دست آورد که به قول نظام‌الملک «وزیر انگیز و وزیر نشان شد و پادشاه آن کردی که او گفتی». (نظام‌الملک، ۱۳۶۴، صص ۲۵۸-۲۵۹)

عالمات و فقیهان سنی چون از گرایش امیر به مذهب اسماعیلی آگاه شدند نزد سالار لشکر سامانیان رفتند و گفتند: «دریاب که مسلمانی در ماوراءالنهر خراب شد و این مردک نخشی پادشاه را از راه بیرد و قَرَمَطی [= اسماعیلی] کرد و مردمان را بی‌راه کرد. و اینک کار او به جایگاهی رسید که آشکارا دعوت می‌کند. بیش از این خاموش نتوانیم بودن». (همان، ص ۲۵۹)

سپاهسالار با سران لشکر رایزنی کرد و همگی به این نتیجه رسیدند که پادشاه کافر شده است و باید او را بکشند و سپاهسالار را به پادشاهی بنشانند. نوح، پسر نصر بن احمد، از این توطئه آگاه شد و از پدر خواست که سپاهسالار را بفریبد و به دربار فراخواند و او را بی درنگ بکشد.

نصر این تدبیر را به کار بست و آن گاه به همراه نوح پیش سران سپاه رفت و به آنها گفت:

«اگر من از راه بیفتادم و یا مذهبی برگرفتم یا گناهی از من در وجود آمد که بدان سبب دل های شما بر من بد شد، این پسر من نوح را هیچ عیبی هست؟» گفتند: «نی». گفت: «پس از این، نه شما لشکری مرا شایید و نه من پادشاهی شما را شایم. نوح را ولی عهد خویش کردم. پادشاه شما اکنون اوست.» (همان، صص ۲۶۲-۲۶۳)

به این ترتیب، نوح بن نصر به جای پدر بر تخت نشست و فرمان داد که بند بر پای پدرش نهند و او را به زندان بَرند. نظام الملک از زمان این رویداد هیچ سخنی نمی گوید؛ اما اگر گزارش او را مطابق واقع بدانیم، می توان حدس زد که دو یا چند سال پیش از مرگ نصر بن احمد، یعنی حدود سال های ۳۲۸ و ۳۲۹ ق / ۳۱۸ و ۳۱۹ خ، رخ داده است. با برکناری نصر و به زندان رفتن او، لابد ندیمان و نزدیکان

او و از جمله رودکی هم مغضوب و مطرود گشته و به همان سرنوشت مخدوم خود یا چیزی شبیه آن گرفتار آمده‌اند. اگر نصر بن احمد سامانی، به اتهام قرمطی‌گری و گرایش به اسماعیلیان، و با فشار فقها و نظامیان برکنار و زندانی شده و اندکی بعد در عین جوانی جان سپرده است، اصلاً بعید نیست که ندیم و شاعر بزرگ و محبوب او، یعنی رودکی، هم بر اثر چنین اتهامی به حبس و شکنجه یا دست‌کم نفی از دربار محکوم شده و روزهای آخر زندگی‌اش را در ادبار و تنهایی و تنگدستی گذرانده باشد.

مزار رودکی اینک در شهر سمرقند جمهوری ازبکستان بر جای است. به گفته سعید نفیسی، همین‌که رودکی نه در پایتخت سامانیان بلکه در زادگاه خود در گذشته است دلیل دیگری است بر این‌که «در اواخر زندگی چندی از دربار نصر بن احمد دور مانده است».

(نفیسی، ۱۳۸۲، ص ۴۳۴)

رودکی را باید پدر شعر فارسی به‌شمار آورد. او البته نخستین کسی نیست که به فارسی شعر گفته است. پیش از او و هم‌زمان با او هم بوده‌اند شاعران فارسی‌زبانی که شاید میان مردم عصر خود شهرت و محبوبیتی داشته‌اند اما از آنها شعرهای زیادی بر جای نمانده، و آن مقدار هم که هست از حیث زیبایی و استواری و رعایت اسلوب شعر فارسی در مقامی فروتر از شعر رودکی قرار می‌گیرد.

در تصویری که شعر رودکی از احوال آدمی و طبیعت به دست می‌دهد همان تازگی و اصالت و طراوتی را می‌بینیم که گاهی در نگاه حیرت‌آلود و درعین‌حال صمیمانهٔ کودکان به جهان دیده می‌شود. واژه‌ها و مفاهیم بکر و شفاف و دست‌نخورده‌اند. تشبیه‌ها و استعاره‌ها ملموس و عینی‌اند و خواننده یا شنونده را به چاه‌سار ابهام‌ها و ابهام‌های دور از ذهن در نمی‌اندازند. معشوق را با ساده‌ترین خطاب‌ها می‌ستاید و به شادی و شادخواری فرامی‌خواند:

گل بهاری! بت تتاری! نبید داری، چرا نیاری؟

نبید روشن چو ابر بهمن به نزد گلشن چرا نباری؟

راستی چقدر مایهٔ تأسف است که از این غزل یا قصیدهٔ ترانه‌وار، با لحن و وزن ساده و طرب‌انگیزش، فقط همین دو بیت بر جای مانده است!

دعوت به شراب و شادی و دوری از غم و اندوه مضمون اصلی شعر رودکی است و نشان می‌دهد که او چقدر از زندگی بهره‌ور و خرسند بوده است:

شاد زی با سیاه چشمان، شاد که جهان نیست جز فسانه و باد

ز آمده شادمان ببايد بود وز گذشته نکرد بايد ياد

در ترانهٔ دیگری که همهٔ ابیات آن مُصَرَّع (قافیه‌دار) و تقریباً همهٔ

ایماژهایش بر تشبیهاتی روشن و ساده استوارند، شراب به یاقوت، شمشیر درخشان، گلاب، باران و جان مانند می‌شود. تأثیر شگفت‌آور این شعر، که باید آن را از بهترین نمونه‌های شعر فارسی به شمار آورد، وامدار همین تمهید ساده‌بلاغی و موسیقایی است:

بیار آن می که پنداری روان یاقوت ناب استی
و یا چون برکشیده تیغ پیش آفتاب استی
به پاکی گویی اندر جام مانند گلاب استی...^۱

رودکی رنگارنگی و تلاطم طبیعت را در فصل بهار در تشبیب یا مقدمه یکی از قصایدش به زنده‌ترین شکلی توصیف کرده است:

آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب
با صدهزار نزهت و آرایش عجیب^۲

در این قصیده، «چرخ» چون پادشاهی «بزرگوار» با لشکری از «ابر تیره» که فرمانده آن «باد صبا»ست گویی به زمین حمله می‌کند. «نقاط» (آتش‌انداز) این لشکر «برق» است و «طبل زن» آن «تندر». «خورشید» از هیبت این لشکر به حصار «ابر» پناه می‌برد. «ابر» چون «مرد سوکوار» می‌گرید و «رعد» مانند عاشقی غم‌زده ناله سر می‌دهد.

۱. برای دیدن تمام شعر و توضیحات آن، بنگرید به ص ۱۰۰.

۲. برای دیدن متن کامل قصیده، بنگرید به ص ۴۳.

اما این صحنه متلاطم و پرغوغا را شاعر کم‌کم با وصف «باران مشک‌بوی» و خنده لاله و آواز سار و بلبل بر شاخسار سرو و بید از جوش و خروش رزم به در می‌آورد و به بزمی شادی‌بخش و شادخوارانه بدل می‌کند. درآمیختن این دو فضای به ظاهر ناهمگون باعث می‌شود که تکاپو و طراوت و تازگی بهاری را که رودکی توصیف می‌کند بهتر حس کنیم. نکته شایان توجه این است که همه قوافی این قصیده، جز واژه «زیب» در بیت آخر، عربی‌اند و بعضی از آنها هم، مانند «مشیب»، «کثیب»، «قضیب»، و «تیب» در فارسی زمان رودکی نیز چندان کاربردی نداشته‌اند. استعمال این واژه‌های غریب عربی خود نشان می‌دهد که رودکی تا چه حد در شعر عربی و موسیقی آن غور کرده و از آن متأثر بوده است.

شاد زیستی و شادی‌ستایی رودکی به هیچ‌وجه موجب نشده است که او از تلخی‌ها و ناهمواری‌های ژرفی که بنیاد هستی آدمیان را درهم می‌رمباند و ویران می‌کند غافل بماند. او می‌داند که شادی جهان پایدار نیست و زیبایی‌های ظریف طبیعت در حقیقت نقابی است که چهره خشن و کریه مرگ را پشت خود پنهان کرده است. توجه به این حقیقت موجب شده است که شعر رودکی گاهی رنگ ملایمی از زهد و عرفان به خود بگیرد و مخاطب را وارد عرصه‌ای کند که از فضای پرفراغت و فرح‌انگیز زندگی درباری فرسنگ‌ها فاصله دارد. او به توانگران غرق در تنعم هشدار می‌دهد